

زمینه‌های شکل‌گیری گفتمان مشروطه (۱۳۱۴-۱۳۲۶-۱۳۵۷ق)

به اعتدال از این پرده‌مان رهایی نیست
مگر مـاعـدتی دست انقلاب کند
«ابرج میرزا»

همچو سگ خواستار لقمهٔ نان^۱
بیدار دلان دوران قاجار، نخست این گونه ادیبان
و ادیبات را به باد انتقاد گرفتند. میرزا افتخالی
آخوندزاده در مورد شعر این دوره می‌گوید:

در ایران نمی‌دانند «بوتزی» چگونه باید
باشد. هر گونه منظومه لغوی را شعر
می‌خوانند، چنان می‌پندارند که پوئز [کذا]
عبارت است از نظم کردن چند الفاظ^۲
بی معنی در یک وزن معین و قافیه دادن به آخر
آنها. در وصف محبوبان «با صفات غیر واقع»
یا در وصف بهار و خزان «با تشبیهات
غیر طبیعی». از متأخرین، دیوان قآنی از این
گونه مزخرفات مشحون است.^۳

از سوی دیگر میرزا آقاخان کرمانی که معتقد
بود: «آتش زنه نور خرد جز سخن دیگر نتواند
بود»^۴، در مورد مرده ریگ شعر می‌نویسد:

... تاکنون از آثار ادبا و شعرای ما چه نوع
تأثیری به عرصهٔ ظهور رسیده... آنچه
مبالغه و اغراق گفته‌اند نتیجهٔ آن مرکوز داشتن
دروغ در طبایع سادهٔ مردم بوده است. آنچه
مدح و مدهائنه کرده‌اند، نتیجهٔ آن تشویق
وزراء و ملوک به انواع رذایل و سفاهت شده
است... شعرای فرنگستان انواع این نوع
شعرها [مدح و غنا و غزل] را گفته‌اند و
می‌گویند ولی چنان شعر و شاعری را تحت
ترتیبات صحیح آورده‌اند... که جز تنویر
افکار و رفع خرافات و بصیر ساختن خواطر
و تنبیه غافلین و تربیت سفها و تأدیب جاهلین
و تشویق نفوس به فضایل و ردع و زجر قلوب

ناقدان ادبیات بی‌داغ و بی‌درد

گفتمان ادب سیاسی ایران در اوایل حکومت
سلسلهٔ قاجار، پیکری بی‌رمق و فسرده بود که نه
حرفی برای گفتن داشت، نه گوشه‌ای برای شنیدن و
نه امیدی به ماندن! نه جهرة برجسته‌ای و نه فریاد
رسایی! و این درحالی بود که جامعهٔ ایران چو
مرغی نیم بسمل در گوشه‌ای جان می‌کند. در آتش
استبداد می‌تافت و بر می‌تافت!

جامعه‌ای غرق در خرافات و موهومات، اسیر
پنجهٔ سنتهای ناسالم سیاسی، ظلم، ستم و بی‌عدالتی
و به سرعت در سیر قهقراپی! و ادیبان ما اغلب
عامل مشروعیّت بخش و بازیگر نقش ایدئولوژیک!
همیبا و همصدا با فرخی، عنصری، عسجدی و
انوری و صد البته مفلو کتر! چون ممدوحانسان
مفلو کتر بودند! اینان همان بودند که خود «انوری»
آن شاعر مدیحه‌گو، در وصفشان چنین گفته است:

ای برادر بشنوی رمزی ز شعر و شاعری
تا ز ما مشتقی گدا کس را به مردم نشمیری
دشمن جان من آمد شعر، چندین پرورم
ای مسلمانان فغان از دست دشمن پروری
شعر دانی چیست؟ دور از روی تو حیض الرجال
قایلش گو خواه کیوان باش و خواهی مشتری
گر مرا از شاعری حاصل همین عار است و بس
موجب توبه است و جای آنکه دفتر بستری^۱
و سنایی غزنوی، آنان را چنین توصیف می‌کند:
ابلهی را خـدایگان خـوانند
آب خـود می‌برند و نادانند
روز و شب در رکاب سـفـله دوان

سلسلهٔ قاجار، پیکری بی‌رمق و فسرده بود

گفتن داشت، نه گوشه‌ای برای شنیدن و
نه امیدی به ماندن!

رسایی! و این درحالی بود که جامعهٔ ایران چو
مرغی نیم بسمل در گوشه‌ای جان می‌کند.

استبداد می‌تافت و بر می‌تافت!
جامعه‌ای غرق در خرافات و موهومات، اسیر
پنجهٔ سنتهای ناسالم سیاسی، ظلم، ستم و بی‌عدالتی

و به سرعت در سیر قهقراپی! و ادیبان ما اغلب
عامل مشروعیّت بخش و بازیگر نقش ایدئولوژیک!

همیبا و همصدا با فرخی، عنصری، عسجدی و
انوری و صد البته مفلو کتر! چون ممدوحانسان
مفلو کتر بودند!

اینان همان بودند که خود «انوری»
آن شاعر مدیحه‌گو، در وصفشان چنین گفته است:

ای برادر بشنوی رمزی ز شعر و شاعری
تا ز ما مشتقی گدا کس را به مردم نشمیری

دشمن جان من آمد شعر، چندین پرورم
ای مسلمانان فغان از دست دشمن پروری

دانسته و چنین نوشته است:

یکی می گفت تربیت و ادبیات ما، مخرب
 ارکان شرم طبیعی و آزر بشری ما شد.
 اطفال ما از بزرگان خود جز می زنم،
 می بندم، پدرش می سوزانم و هزار فحش و
 سایر نامربوطات دیگر نمی شنوند و از
 معلمین تتراشیده در مکاتب، باب هشت در
 عشق و جوانی چنانکه افتد و دانی یا حکایت
 قاضی همدان... و از این قبیل اشعار،
 مدیحه قآنی در تعریف محمدشاه ثانی،
 سردار یه و قصاید یغما و هزار بی ادبیهای
 دیگر یاد می گیرند.^۱

در اواخر دوران ناصری، رساله ای به صورت
 گفتگو بوسیله نویسنده ای نامعلوم نوشته شد. این
 رساله، مناظره ای است بین «ی» سنت گرا و «ق»
 فرنگی مآب. این دو در مورد مسائل مختلف بحث
 می کنند، از بی هویتی گرفته تا خرافات و تا
 عقب ماندگی، فقر، جهل، پلیتیک، هندسه، جغرافیا،
 خط و سرانجام کار به شعر و ادبیات هم می کشد.
 «ق» می گوید:

ادبیات ایران خالی از محتواست. همه چیز
 بر پایه تملق است و الفاظی چون آنجنابها و
 فدایت شوم ها، به عرض می رساندها و رقیمة
 کریمه و بی خیر از دوری فیض حضور و این
 قبیل حرفهای بی مایه، جای کلام واقعی را
 گرفته است. اشعار هم از محتوا خالی است؛
 شعرا یا به دنبال قافیه اند و یا به دنبال یوسف و
 چاه ز نخدان و پروانه و شمع و جام جم، و
 چوگان زلف و چاه ز نخدان هم که نباشد
 وصف بهار است و مدح ممدوح...^{۱۰}

سید جمال الدین اسدآبادی نیز در نقد شاعران
 روزگار و یادآوری مسئولیت آنان چنین گفته است:
 شعر با لطیف ترین احساسات بشری
 سروکار دارد و کلام شاعر دلنشین ترین
 کلام هاست ولی شعر فقط تقلید از سبک
 گذشتگان و کنار هم چیدن لفظها و تشبیهات
 زیبا نیست؛ سخن شاعر باید مردم را به سوی
 خوشبختی و ترقی و خلق نیک راهنمایی
 کند.^{۱۱}

از ذایل و عبرت و غیرت و حب وطن و
 ملت تأثیر دیگری بر اشعار ایشان مترتب
 نیست... تنها کسی را که ادبای فرنگ
 می ستایند، همان فردوسی توسی است.^۶
 میرزا آقاخان کرمانی شعر می سرود و امیدوار
 بود که سروده هایش روشنگر و مؤثر باشد. وی،
 شعر زیر را خطاب به ناصرالدین شاه سروده است:
 بترس از جهان جوی ایران خدای
 که بعد از تو خیزند مردم به پای
 بنالند از دست جور و ستم
 بگویند باناله زیر و بسم
 که ای زده می تا جهان آفرید
 کسی زین نشان شهریاری ندید
 که جز کشتن و بستن و درد و رنج
 گرفتن هم از که تران مال و گنج
 ندانست و آزرم کس را نداشت
 همی این بر آن، آن برین برگماشت

به کار رعیت پرداخت هیچ
 پرستید گه گربه گاهی «ملیج»
 درین مدت سال پنجاه باز
 که بر تخت می زیست با عز و ناز
 همه جان مردم از او شد غمی
 به هر شعبه از ملک آمد کمی
 خزینه تهی گشت و ملت گدا
 زیبداد او دستها بر خدا
 همه ملک ایران از او شد به باد
 به خاک آمد آن افسر کیقباد^۷
 زین العابدین مراغه ای صاحب کتاب
 ابراهیم بیگ در انتقاد از شاعران و نویسندگان چنین
 نوشته است:

در ایران يك نفر ندیدم بدین خیال که عیوب
 دولت و ملت را به قلم آورد آن که شعر آیند
 خاک بر سرشان تمام حواس و خیال آنها
 منحصر بر این است که يك نفر فرعون صفت
 نمود روش را تعریف نموده، يك رأس یابوی
 لنگ بگیرند...^۸

عبدالرحیم طالبوف نیز در گفتگویی با يك
 مخاطب فرضی، چندین عامل را سبب ویرانی ایران

عوامل مؤثر در پیدایی گفتمان معترض

آن ادبیات سرگرم کننده پیشاهنگانی داشت چون فتحعلیخان صبا (ملك الشعرا، متوفی ۱۲۳۸ ه.ق.) که «شهنشاه نامه» ای در مدح ممدوح منحطی چون فتحعلیشاه سرود و خواست او را بر جای «رستم» شاهنامه بنشانند! یا میرزا حبیب قآنی (۱۲۲۲-۱۲۷۰ ه.ق) که میرزا آقاخان کرمانی وقتی به نام او می‌رسد که: «برای قحبه پتیارهای بیش از ۲۰ قصیده سروده و او را در حد مریم عنذرا بالا برده»^{۱۲}، از خشم کف بر لب می‌آورد! همین قآنی، روزی در مدح حاجی میرزا آقاسی صدراعظم نه چندان کاردان محمدشاه سرود:

ملکی هست در لباس بشر

این خلائق نه لایق بشر است
و چون خورشید بخت حاجی میرزا آقاسی
غروب کرد، چکامه‌ای بلند در دم وی و مدح
میرزاتقی خان سرود که بیت زیر از آن منظومه
است:

به جای ظالمی شقی، نشسته عالمی تقی

که مؤمنان متقی کنند افتخارها^{۱۳}
قآنی مصداق بارز آن شاعرانی است که ذوق و
ادب و هنر را وسیله مدح قرار می‌دهند و سر
در آخور اقتصاد دارند و فقط به جیره و مواجب
دل خوش می‌کنند!

سعدی به مملو خان هشدار می‌دهد که «غرور
مدآحان» را نخرند، زیرا کلامشان، کالایی فروختنی
پیش نیست:

الا تا نشنوی مدح سسخنگوی

که اندک مایه نفسعی از تو دارد
که گر روزی مرادش بر نیاری

دو صدچندان عیوبت بر شمارد^{۱۴}
این ادبیات نه قادر بود که موجی برانگیزد، نه
خواب خفته‌ای را دست کم «آشفته و آشفته‌تر»
سازد تا چه رسد به اینکه بیدارگر و در مانگر باشد؛
گویی در انتظار «دم عیسی صبح» نشسته بود! آن
شب چه دیر ماند و ماه مراد چه دیر از افق طلوع
کرد، اما سرانجام «برآمد». عواملی چند،
دست به دست هم داد و گفتمان ادبیات سیاسی و
معترض را در پایان سده سیزدهم هجری پدید

آورد: تحولات اجتماعی، ناکامیهای نظامی، فقر و
عقب ماندگی، وزش و جهش موجهای مدرنیستی و
تحولات برون مرزی. این عوامل، همگی به هم
وابسته بود. به عنوان نمونه ورود فرهنگ غربی به
ایران به شکستهای نظامی ارتباط داشت و ورود
مدرنیسم به غرب گرایمی متصل می‌شد. فقر و جهل
و سنتهای ناسالم سیاسی، زمین جگر سوخته‌ای
آفریده بود که تشنه باران خردگرایی و تعقل بود و
همه این عوامل به ظهور گفتمانی مدرن انجامید.

۱- شکست از روسیه

شاید در این میان، عوامل سیاسی بیشترین تأثیر
را داشتند و از همه مهم تر، جنگها و ناکامیهای
پی در پی و تن دادن به پیمانهای خفت بار: شکست
مرو در ۱۲۷۴ ه.ق، جدا شدن هرات در ۱۲۷۳
ه.ق، جدا شدن قسمتی از بلوچستان در
۱۲۸۰ ه.ق، بسته شدن پیمان گلستان و
ترکمانچای در سالهای ۱۳۴۳-۱۳۲۸ ه.ق.

دو پیمان اخیر که در پی جنگهای ایران و روسیه
بسته شده بود، ضربه مرگباری به دنبال داشت:

«جنگهای ایران و روس هم تکانی به روح
ایرانی داد و هم باب مراد را بین ایران و دنیای
صنعتی غرب گشود. در اثنای این جنگ و بعد از
آن بود که پای انگلیسی‌ها و روسها به ایران باز
شد.»^{۱۵}

مسخره آن است که در پایان آن جنگهای
دلالت بار، فتحعلیشاه و اطرافیان و درباریان تن پرور
پی خیر، همچنان از دور رجز خوانی می‌کردند:

فتحعلیشاه در پایان جنگ، بر تخت جلوس
کرده و در حالی که به دو متکای مروارید دوز
تکیه داده بود، در پای غضبش به جوش آمد و
روی دو کنده زانو نشست و شمشیر خود را به
اندازه يك و جب از نیام کشید و این شعر را که
زاده افکار خودش بود سرود:

کشم شمشیر مینایی که شیر از بیشه بگریزد!
زنم بر فرق «باسکویج» که دود از بطر بر خیزد!^{۱۶}
و اطرافیان به النماس، او را از این کار بر حذر
داشتند! چون می‌گفتند که برق شمشیر او دنیار را
زیور و می‌کند!!

به دنبال این شکستها، نزدیکی به غرب بعنوان

يك ضرورت مطرح شد و غریبان نیز در صدد برآمدند امتیازهایی در ایران به دست آورند.

۲- دادن امتیاز به خارجی ها

نخستین امتیاز مهمی که آثار ویژه‌ای داشت، امتیاز خطوط تلگراف بود که به انگلیسی‌ها داده شد. «در سالهای بعد همین تلگراف یکی از سلاحهای مهم قیام گردید زیرا شهرهای ایران را با یکدیگر و با شهرهای مهم زیارتی شیعه در عراق در تماس دائم نگاه می‌داشت».^{۱۷}

نام این امتیازها به شرح زیر است:

- امتیاز رویتور در ۱۲۸۹ ه.ق.
- اجازه تأسیس بانک شاهی در ۱۳۰۷ ه.ق به جبران زیان رویتور.

● امتیاز کشتی‌رانی در کارون در ۱۳۰۶ ه.ق.

● امتیاز خرید و فروش تنباکو به شرکت انگلیسی در ۱۳۰۹ ه.ق.

● امتیاز صید ماهی در خزر در ۱۳۰۶ ه.ق.

● اجازه تأسیس بانک استقراضی در ۱۳۰۸ ه.ق.

● امتیاز بهره‌برداری از جنگل به یونانیان در ۱۳۱۶ ه.ق.

● امتیاز استخراج نفت به داری به ۱۳۱۹ ه.ق.

بدترین و سخت‌ترین امتیاز، دریافت قرض بود، که نخستین آن در ۱۳۱۰ ه.ق به مبلغ پانصد هزار لیره انگلیس از بانک شاهی گرفته شد.

در سال ۱۳۱۸ ه.ق قرضه‌ای از روسها به مبلغ ۲۲/۵ میلیون روپل دریافت شد و در مقابل، آنان امتیاز درآمد گمرک شمال را گرفتند... در ۱۳۲۰ ه.ق قرضه دیگری به مبلغ ۱۰ میلیون روپل از روسها دریافت شد.^{۱۸}

ادیب‌الممالک فراهانی در واکنش به همین امتیازها و قرضه‌ها چنین سروده است:

ای رسول هاشمی بردار سر اسلام را بین
نالد از عیسی زسوی و از حواریون زیک سو

باد از جایی خرابم می‌کند باران زجایی

کنت از سوی کیابم می‌کند بارون زیک سو
ای دریغارفت آن قصری که بود اندر کنارش

دامن قلم زسوی ساحل جیحون زیک سو
گرفشام زنده رود از دیده جا دارد که دارم

غصه‌اهواز از سوی، غم کارون زیک سو
گردمان دیواری از بدبختی و غفلت کشیده

فقر بی‌پایان زسوی قرض ۳۰ میلیون زیک سو!
ترسم ای ایرانیان تورانیان را قسمت افتند

تخت کیخسرو زسوی تاج افریدون زیک سو!^{۱۹}

۳- وخامت اوضاع اقتصادی

در مورد اوضاع اقتصادی ایران در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، «لرد کرزن» چنین نوشته است:

تشدید فلاکت روستائیان کار را به فروش

کودکان روستایی کشاند. فروش کودکان

خردسال و حتی روستائیان جوان برای

پرداخت مالیات در ایالات لرستان، سیستان،

خراسان و کرمان امری کاملاً عادی بوده

است. روستائیان بلوچستان جز پوست

هندوانه چیز دیگری برای رفع گرسنگی

نداشتند... رعایای املاک دولتی در

سیستان و بلوچستان از گرسنگی و پریشانی

علف می‌خوردند و لوت و غور مثل حیوانات

زندگی می‌کردند.^{۲۰}

اقتصاد بسته و غیر تجاری کهن ایران تا حدود

زیادی «ناشی از سلطه سیاسی و نظامی جوامع ایلی

بر اجتماعات شهری و روستایی بود، زیرا از يك سو

مانع رشد تولیدات کشاورزی و سبب کندی جریان

آن به شهرها می‌شد و از سوی دیگر

محدودیت‌هایی برای رشد و توسعه

سرمايه‌داری... فراهم می‌ساخت.»^{۲۱}

آن اقتصاد از دو سو در معرض فشار بود. از

سویی قادر به تأمین نیازهای داخلی نبود و از سوی

دیگر دگرگونی‌های نظام مبادله‌های بین‌المللی، به

چنین اقتصادی اجازه دوام نمی‌داد. قرن سیزدهم

هجری برای اقتصاد ایران عصر تکان، تحول و

تزلزلی بود که تا آن زمان سابقه نداشت:

«در قرون سیزدهم / نوزدهم که زمان ظهور

عواملی چون رقابت امپراتوریه‌ها، تجارت آزاد،

تکنولوژی جدید، دموکراسی سیاسی و غیره بود،

اقتصاد ایران، همانند سیاست آن ناگزیر از «تعادل»

خارج شد....

شاه شاه»^{۲۴}

اوضاع نابسامان اقتصادی و سیاسی داخلی، اثری غیرقابل انکار بر شکل‌گیری گفتمان سیاسی ایران نهاد. میرزا آقاخان کرمانی در نمایشنامه «سوسمار اللؤلؤ»، شوربختی و تیرمروزی ایرانیان را به صحنه آورد.

این نمایشنامه: «تراژدی دردناکی است از فساد و استبداد سیستم دولتی شرقی و استبداد آسیایی، غارت روستائیان، وضع مالیاتهای کمرشکن، غارت سرمایه‌داری تجاری، نبود امنیت، بریدن گوش و دماغ، ضبط املاک خرده مالکان، گرسنگی، احتکار، قحطی و بیماری».^{۲۵}

همین میرزا آقاخان، پریشانی و نگرانی خود را از اوضاع ایران این گونه آورده است:

ای ایران! زمین مینو قرین!

تو حالا همه خراب، شهرهای آباد تو یکسره ویران

این ملت تو است، جاهل و نادان. همه گدای لابلایی. از تمام ترقیات علم مهجور، از حظوظ آدمیت و حقوق بشریت محروم، به هر ستمی گرفتار و به زندگی خود اسف می‌خورند....^{۲۶}

جای پای روشن اوضاع اقتصادی بر گفتمان ادبی را به زیباترین شکل در «سیاحتنامه ابراهیم پیک» می‌بینیم. قهرمان رمان خطاب به شاعران کهن می‌گوید:

امروز بازل زلف و سنبل و کاکل کساد است. کمان ابرو شکسته و چشمان آهواز بیم آن رسته است. به جای خال لب از زغال معدن باید سخن گفت. از قامت چون سرو سخن کوتاه کن، از درختان گردو و کاج جنگل ماز ندران حدیث کن. از دامن سیمین بران دست بکش و بر سینه معادن نقره و آهن بیابوز. بساط عیش را بر چین، دستگاه قالی بافی وطن را پهن کن. امروز استماع سوت راه آهن در کار است نه نوای بلبل گلزار. حکایت شمع و پروانه کهنه شد، از ایجاد کارخانه شمع‌سازی سخن ساز کن. صحبت شیرین لبان را به دردمندان واگذار؛

سقوط سریع بهای نقره در سه دهه آخر قرن نوزدهم میلادی همچون بلایی آسمانی، کسری پرداختها و تورم را تشدید کرد.^{۲۷} نیاز بازار جهانی به برخی از مواد خام از سوئی و به دست آوردن بازار فروش کالاهای صنعتی بویژه بوسیله همسایه شمالی و مهمان ناخوانده جنوبی! اقتصاد ایران را به سوی تحوّل می‌کشانید. سرمایه‌داران روسی و انگلیسی دست به رقابت آشکار و پنهان برای تسلط بر اقتصاد ایران زدند.

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، شرکتهای زیر در ایران سرمایه‌گذاری کرده بودند:

۱- کمپانی سلطنتی ایران و انگلیس

۲- مؤسسه بهره‌برداری از سرمایه در ایران

۳- سندیکای آسیایی انگلیس

۴- کمپانی ایران و فرانسه

۵- بخت آزماییهای دولتی

۶- بانک شاهنشاهی ایران

۷- مؤسسه حقوق استخراج معادن بانک ایران

۸- مؤسسه شاهنشاهی دخانیات ایران

۹- شرکت استخراج اولیه

۱۰- شرکت نفت پختیاری

۱۱- شرکت نفت ایران و انگلیس»^{۲۸}

در همین سالها بود که ناصرالدین شاه به نخستین سفر اروپایی خود رفت. به هنگام اقامت وی در لندن، نهضت جدید کارگران کشاورزی انگلستان، از اوضاع زندگی در ایران انتقاد کرد. نمونه‌اش تصنیفی است که خطاب به شاه ایران سروده بودند و به صورت دسته جمعی می‌خواندند:

«پادشاه مستبد سرزمین بردگان شاه شاه!

آنجا که اراده او قانون است و اجرای آن به دست شاه شاه! آنجا که کثافت و بیماری و قحطی و فساد

برای او اهمیتی ندارد زیرا همه مطیع او هستند

و او را با الماسهای درخشان و شاد می‌پوشانند شاه شاه پس هر چه زودتر به ایران برگرد شاه شاه

و به جای زیاده‌روی و خوشگذرانی و راحت‌طلبی شاه شاه برو به ایرانی‌های بیچاره بگو که اگر می‌خواهند آزاد گردند، باید با تمام وجود متحد شوند و همه موانع را از پیش پای خود بردارند حتی اگر تو باشی

رابطهٔ مصریان و به طور کلی مسلمانان عرب با ایرانیان، در آن روزگار، رابطه‌ای یکسویه نبود، بلکه بین آنان نوعی تعاطلی فکری برقرار بود. اگر کواکبی و «طبایع الاستبدادش» در ایران مؤثر بود، سیدجمال‌الدین اسدآبادی و «عروة الوثقی» هم در مصر تأثیر چشمگیری داشت.

هر چند که به نظر می‌رسد آنان بیش از ما و پیش از ما در بیداری و بیدارسازی کوشیده‌اند:

هنگامی که به آثار اسلامی عرب در این صدساله اخیر می‌نگریم متوجه می‌شویم که آنان بیشتر از ما به اهمیت موضوع [گفتمان ادبی] پی بردند و در آن باره کار کردند. امروز آنچه را جهان عرب بنام فرهنگ اسلام عرضه می‌کند یا آنچه ما عرضه می‌کنیم قابل قیاس نیست...^{۲۲}

در هر حال اعراب به دلایلی چند، مؤثرتر از ایرانیان عمل کردند؛ همچنان که در مورد سیدجمال‌الدین اسدآبادی نشان دادند. وی که در کشور خویش غریب بود، در مصر با استقبال گرم مواجه شد. هشت سال تمام مصریان از قلم و کلام و کمال او سود جستند و ما در سایهٔ حکومت قرون وسطایی ناصرالدین شاه، فقط گاهی از دور، قبسی از آتش افکارش برمی‌گرفتیم.^{۲۳} و مصداق سخن حکیم سنایی شدیم که:

«گرفته چینیان احرام و مکی خفته در بطحا!»

واقعیت این است که از داخل ایران، اندیشه‌ای و اثری بیرون نمی‌تراوید، ولی ایرانیان مقیم آن سوی مرزها و از جمله مصر، در آن کشورها فعالیت می‌کردند و از دل خود به هر دو سوی مرز نور می‌پاشیدند:

در سدهٔ ۱۹ به ویژه در نیمهٔ دوم آن ایرانیان بسیاری در مصر زندگی می‌کردند و از نزدیک شاهد این تغییرات بودند. در دههٔ آخر سدهٔ ۱۹ تنی چند از روشنفکران ایرانی در قساهره می‌زیستند و به چاپ و نشر روزنامه‌های فارسی مانند حکمت (۱۸۹۲)، ثریا (۱۸۹۸) و پرورش (۱۹۰۰) سرگرم بودند. این روزنامه‌ها چنان مؤثر واقع شدند و مورد توجه روشنفکران و افراد باسواد ایران

سرودی از چغندر آغاز کن که مایهٔ شکر است. از لوازم آبادی وطن ترانه بساز.^{۲۷}

۴- تأثیر ادبیات مجاور

■ (الف) ادبیات عرب

«من در شعر خویش تمام تابعیت‌های جهان را حمل می‌کنم و به یک دولت وابسته‌ام و آن دولت انسان است.»^{۲۸}

«نزار قبانی - سوریه - ۱۹۲۳»

گفتمان ادبی برون از مرزهای ایران که شامل ادبیات کشورهای همسایه و نیز ادبیات اروپایی است، بر ادبیات ایران اثر گذاشت. این مسأله، مطالعهٔ تطبیقی را ضرورت می‌بخشد.

«ادب تطبیقی عبارت است از تحقیق در باب روابط و مناسبات بین ادبیات ملل و اقوام مختلف جهان... شاید بتوان گفت که در ادب تطبیقی آنچه مورد نظر محقق و نقاد است، نفس اثر ادبی نیست بلکه تحقیق در کیفیت تجلی و انعکاسی است که اثر ادبی قومی در ادب قوم دیگر پیدا می‌کند.»^{۲۹}

در این میان، بین آثار و افکار عثمانیان، مصریان و ایرانیان وجوه تشابه و همانندی‌هایی می‌توان یافت زیرا در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم با وجود تفاوت‌های بسیار: «بیداری ملی در میان همهٔ این ملل ناشی از انتقاد کمابیش همسان از نظام سیاسی موجود و خواهری از استقرار یک نظام قانونی یا مشروطه... بود.»^{۳۰}

«اگر آثار نویسندگان ایرانی و عرب را در قرن سیزدهم هجری با هم مقایسه کنیم، می‌بینیم که هر دو گروه تا چه پایه دربارهٔ مسائل مهم اجتماعی و سیاسی ملت‌های خویش بینش‌هایی یکسان داشته‌اند. هر دو گروه پیشرفت‌های غرب را در زمینه‌های گوناگون مادی و معنوی می‌سنجیدند و چارهٔ رفع و اماندگی ملت‌های خود را در تقلید یا اقتباس از راه و روش غرب خواه در زمینهٔ سیاست یا اقتصاد یا علوم یا فنون نظامی می‌دانستند. هر دو با خودسری فرمانروایان مخالفت می‌کردند و حکومت قانون و نظام نمایندگی را بهترین شیوهٔ کشورداری می‌شمردند. هر دو از چیرگی خرافات بر ذهن مسلمانان ناخشنود بودند و در آشنایی مردم خویش با دانش‌های نو می‌کوشیدند.»^{۳۱}

مصر، در ترکیه و همچنین در ایران ریشه در غرب داشت که يك چند از شرق فاصله نداشت و می شد بین این دو نیم کره و جوه تشابهی پیدا کرد. «وجوه تشابهی که تا پایان قرون وسطی بین شرق و غرب وجود دارد، اندک نیست، دلیل آن نیز روشن است: تشابه ساختار نظام اجتماعی، سیر تحولات فرهنگی، شیوه زندگی و نحوه اندیشه انسان....»

[لیکن] در نیمه نخست سده گذشته دوره ای نوین آغاز می شود. به این صورت که غرب در اثر پیشرفت های صنعتی خود تحولاتی را در شرق پدید می آورد که بی سابقه است.^{۲۰}

■ (ب) ادبیات غرب

اگر چه عدالت، آزادی، برابری، رفاه، بهزیستی و برخورداری از حقوق، میوه های سرزمین خاصی نیستند ولی شکی نیست که این مفاهیم و مصادیق آن چندان برای ایرانیان «آشنا» نبوده است. پس می توان گفت که ظهور اندیشه های لیبرالی تا حدی محصول تازه غرب بود که در اوایل سالهای قرن نوزدهم در میان بعضی از روشن اندیشان ایرانی طرفدارانی پیدا کرده بود. این افراد اغلب کسانی بودند که به گونه ای با خارج از مرزهای ایران در تماس بودند یا از طریق ترکیه و روسیه و هندوستان یا از طریق نمایندگان، کنسولگریها و نهادهای سیاسی ایرانی در خارج و گاهی نمایندگان گیهایی خارجی در داخل کشور.

در حوزه شعر، بعضی از گویندگان «سبک هندی»^{۲۱} که تقریباً از قرن دهم مستقیماً با هندوستان مرلوده داشتند، زودتر از دیگران در معرض وزش نسیم افکار لیبرالی قرار گرفتند:

ترقی خواهان ایران از اواخر دوره صفوی تا حدی با شیوه های تفکر و نظم اجتماعی اروپایی و طرز زندگی غرب آشنا شده بودند. برخی از آنها از طریق هند با این نوع زندگی آشنایی یافته بودند. شاید یکی از نخستین افرادی که به این مقوله توجه کرده بود، حسین لاهیجی (۱۱۰۳-۱۱۸۰ ه.ق) باشد که شاعری مبرز از اواخر دوره صفوی به شمار می رود. او در یکی از آثار خود به طرز حکومت و شیوه زندگی اروپائیان و محاسن

قرار گرفتند که ورودشان به ایران به وسیله شاه و دولت منع گردید.^{۲۲}

اما در بین مصریانی که بر گفتمان ایرانیان اثر گذاشتند، می توان از متفکران زیر نام برد:

۱- رفـاع، رافع الطهطاوی (۱۳۹۰-۱۳۱۶=۱۸۷۳-۱۸۰۶) از مردان ادب و فرهنگ مصر.

۲- یعقوب بن رفائیل صّووع، از مریدان سیدجمال و یکی از محبوبترین روزنامه نگاران مصری.

۳- طه حسین (متولد ۱۸۸۹)

۴- محمد عبده (متولد ۱۸۴۹)

۵- عبدالرحمن کواکبی (متولد ۱۸۵۴)

۶- مصطفی کامل (متولد ۱۸۷۴).^{۲۵}

نمونه ای از آرای کواکبی

مستبدر ا ترس از علم لغت نباشد و از زبان آوری بیم ننماید مادامیکه در پس زبان آوری حکمت شجاع انگیزی نباشد که رایته ها برافرازد یا سحر بیانی که که لشکرها بگشاید. چه او خود آگاه است که روزگار از امثال کمیت^{۲۶} و حسان^{۲۷} شاعر زان بخل ورزد که با اشعار خویش جنگها برانگیزند و لشکرها حرکت دهند.^{۲۸}

همزمان با مصر، ترکیه نیز کانون دیگری برای اشاعه افکار نو بود؛ هر چند در این دوره متفکرانی همردیف با متفکران مصری در آن کشور وجود نداشتند، اما کارهایی که در آن کشور صورت می گرفت، از جمله جنبش تنظیمات و صدور فرمان معروف «خط شریف گلخانه»، بر افکار ایرانیان مقیم آن سامان اثر نهاد، همچنان که بر اندیشه های میرزاتقی خان امیر کبیر در مأموریت و اقامت چهار ساله اش در ارزنة الروم بی تأثیر نبود.^{۲۹}

گذشته از آن، ترکیه شاید بیش از مصر محل اقامت و سکونت ایرانیان وطن پرست بود، چنانکه بیشتر متفکران آن روز ایران، دست کم چند سالی را در آن دیار گذرانده بودند.

شکی نیست که اندیشه های اصلاح طلبانه در

تفکر انتقادی، دایرة المعارف بزرگ دیده‌رو و دلامیر بود.^{۲۴} جالب توجه آنکه ایرانیان نیز پیش از همه از فرهنگ، زبان و ادب فرانسسه‌گرتهدرداری می‌کردند:

از میان زبانهای غربی، زبان فرانسه به علل مختلف در اذهان ایرانیان موقعیتی ممتاز داشت. نخست آنکه زبان علمی و ادبی عصر بود. دوم اینکه فرانسویان به ویژه در ایران قاجاری به بدسابقگی انگلیس و روس نبودند. سوم آنکه فرانسه برای بسیاری، کشور انقلاب ژوئیه و پیشتاز آزادی فردی و حکومت ملی به‌شمار می‌رفت.^{۲۵}

جنبشهای فکری و انتقادی، همچنان به سیر تکاملی خود در اروپا ادامه می‌داد: «در سده نوزدهم انتقاد اجتماعی وسیعتر و عمیق‌تر از گذشته شد. . . . داستانسرایان، نمایشنامه‌نویسان و منتقدان ادبی به موضوعهای جدید روی آوردند.»^{۲۶}

نسیم خوش این تحولات از راههای گوناگون به ایران رسید و روح و روان آزاداندیشان را تازه کرد و افقهای جدیدی به روی آنان گشود.

شور و امواج مدرنیته

گفتمان ادبی مشروطه تا حد زیادی تحت تأثیر جریان مدرنیته است و در این قالب، قابل تبیین و شناسایی است؛ هر چند که از همان آغاز می‌توان با «پل‌ریکور» هم عقیده و هم‌نوا بود که:

من این واژگان و این تمایز مدرن-پسامدرن را نمی‌پذیرم. اول آنکه نمی‌دانم مقصود از مدرن چیست؟ در دهکده من در «بروتاین» مدرن بودن یعنی داشتن برق!^{۲۷}

اما در هر حال این واژه با همه ابهام و نداشتن صراحت و دقت، جای خود را در فرهنگ ایران باز کرده است و آنچه را دهخدا از واژگان «متوارد» در نظر داشت، می‌توان در مورد این واژه در نظر گرفت. در واقع «توارد» نوعی جواز کاربرد لغت را صادر می‌کند، بی‌اینکه نیاز به تبدیل و برگرداندن به معادلی داشته باشد. گذشته از آن، این گفته نیز درست می‌نماید که: «به نظر من مدرن معادلی

آن بذل توجه کرده و می‌نویسد: شاید تتهاراه اصلاح امور ایران در این باشد که آنرا بر اساس شیوه‌های غربیان سروسامان بخشند. چندی بعد در همان زمان عبداللطیف شوشتری در «تحفة العالم» توصیفات چندی از زندگی مردم انگلستان عرضه کرد که نشانگر آشنایی او با حکومت قانون در این کشور بود. او اثر خود را در اوایل دوره قاجار تألیف کرد و در هند منتشر ساخت. بحث او در خصوص فراماسونری و برابری همه در مقابل قانون، جالب توجه است.^{۲۲}

اما به دلایل مختلف در دوره ناصرالدین شاه قاجار اقتباس از خارجیها به گونه چشمگیری بالا گرفت و اصطلاحات خارجی کم و بیش کاربرد دقیقتری پیدا کرد؛ هر چند برداشت ایرانیان از اروپاییان از این واژه‌ها یکسان نیست و خاستگاه واحدی ندارد و منظور و مراد یکسانی را هم نمی‌رساند:

از نخستین سالهای سلطنت ناصرالدین شاه، طرفداری از اندیشه‌ها و روشهای سیاسی لیبرال غربی آغاز شد. . . . رشد اندیشه‌های لیبرال در میان روشنفکران ایرانی بیشتر از بیدار شدن احساسهای ملی‌گرایانه ناشی می‌شد تا اشتیاق محض به فلسفه لیبرال غربی. ایرانیان بیشتر به قدرت نظامی و دست آوردهای مادی کشورهای غرب به ویژه کشورهای دارای نظام مشروطه رشك می‌بردند تا به آزادی فردی در غرب.^{۲۳}

البته باید توجه داشت که در خود اروپا نیز در آن ایام تحولات شگرفی روی داده بود:

در اواخر سده هجدهم جنبشهای اعتراض اجتماعی و انتقاد اجتماعی در چنان سطحی پیدا شدند که پیش از آن در تصور نمی‌گنجید. این جنبشها در سراسر اروپای غربی وجود داشت ولی به مؤثرترین شکل نخست در فرانسه ظاهر شدند. یادگاران در عرصه عمل، انقلاب فرانسه و در عرصه

ندارد.^{۴۸}

نخست به اجمال، ویژگیهای کلی مدرنیته را می‌آوریم و سپس گفتمان ادب سیاسی مشروطه را با آن می‌سنجیم:

«مدرنیته را می‌توان نگاهی جدید به حساب آورد که از درون رنسانس، اومانیزم، راسیونالیسم، پروتستانتیسم، انقلاب فرانسه و روشنگری سده هجدهم برخاست و عناصری از همه این تحولات را فراهم آورد.»^{۴۹} استاد نامدار، حسین بشیریه برای مدرنیسم، چهره‌ای دوگانه (ژانوسی) ترسیم می‌کند؛ پیش از انقلاب فرانسه، مدرنیته نیم‌رخ خوش‌بینانه دارد، ولی پس از انقلاب وضعی متفاوت پیدا می‌کند.^{۵۰}

«اما بطور کلی می‌توان مدرنیته را مجموعه فرهنگی و تمدن اروپایی پس از رنسانس دانست.»^{۵۱}

ویژگیهای مدرنیته

«مدرنیته نه مفهومی جامعه‌شناسانه است، نه مفهومی سیاسی و نه مفهومی دقیقاً تاریخی. مدرنیته مشخصه تمدن است؛ مشخصه‌ای که به مقابله با همه فرهنگهای سنتی ماقبل خود برمی‌خیزد. مدرنیته در تقابل با تنوع جغرافیایی و نمادین فرهنگ سنتی، خود را در سراسر جهان به‌عنوان وحدتی همگن تحمیل می‌کند.»^{۵۲}

در این تعریف، نکته محوری همان سنت‌شکنی است و اگر خواسته باشیم دقیق‌تر بگوییم، درهم شکستن «حصار عادت» است. یعنی بینشهای تنگ‌محصور در مکان و زمان را می‌سازد تا انسانی را که پیش از پیش پای خود را نمی‌بیند، به افقهای دور آشنا سازد و روستازدگی اندیشه را بردارد و آنرا جهانی کند.

مدرنیته* همانا جسارت شگرف انسان است، برای هر چه دور تر رفتن، هر چه بیشتر دیدن، هر چه بیشتر شناختن، هر چه بیشتر چیره شدن و در چنگ گرفتن. او همانگونه که طبیعت را ابزار گونه در چنگ می‌گیرد و باز می‌سازد، در قلمرو زبان نیز هر چه دور تر می‌رود تا هر چه بیشتر بداند و هر چه بیشتر

بر آن چیره شود، تا آن را هر چه کارا تر به کار گیرد... این انسانی است پیشرو زیرا به پیشرفت ایمان دارد. جهان او جهان ساکن «بودن» نیست بلکه جهان بی‌مهار «شدن» است...»^{۵۳}

یعنی باز هم فراتر رفتن تا آنجا که به گفته مرزبان نامه «همچون قمر عرصه مشارق و مغارب بییماید و چون خورشید زین بر مناکب کواکب نهد.» مدرنیته می‌خواهد انسان «محدود» را به نامحدود بپیوندد، به او کمک کند تا «طلسمات عجایب» را بشکند، از مرزها و اندازه‌های «خود» درگذرد و به قول مولانا: «بگذرد از حد جهان، بی‌حد و اندازه شود».

از نقد و نقادی گذشته، چند عامل دیگر نیز وجود دارد که سبب تمایز جامعه مدرن از جامعه سنتی می‌شود:

۱- شتاب دگرگونی

۲- دامنه دگرگونی

۳- وجود نهادهای مدرن مثل دولت ملی، کالایی شدن کامل محصولات کار و نیروی کار و وجود شهرهای مدرن.^{۵۴}

این عوامل بر روی هم سبب پیدایی زمینه‌ای می‌شوند که آنتونی گیدنز آنرا «جنبه پرمکانات» مدرنیته می‌داند و خود سبب «از جا کنندگی» می‌شود. از جا کنندگی یعنی کنده شدن روابط اجتماعی از محیط‌های محلی و پیوند خوردن آن با پهنه نامحدود زمانی و مکانی، یعنی «جهانی شدن». به گفته وی، دو عامل سبب «از جا کنندگی» می‌شود، یکی ایجاد و آفرینش نشانه‌های نمادین است که در آن میان مهمترین نماد پول است و دیگری تخصص:

یکی از شاخص‌ترین صورت‌های از جا کنندگی در دوره مدرن گسترش بازارهای سرمایه‌داری (از جمله بازارهای پولی) است که از همان آغاز پهنه‌ای بین‌المللی داشته‌اند. «پول کامل» برای معاملات فاصله‌دار نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است.^{۵۵}

از اینجا به بعد، گیدنز به تشریح نظام جهانی بر اساس داده‌های والرتستاین می‌پردازد. به‌طور

توضیح می‌دهد:

در تمدن‌های پیش از مدرن «بازاندیشی» تا اندازه‌ی زیادی محدود به باز تفسیر و توضیح سنت می‌شد، چندان که در کفه‌ی ترازوی زمان، کفه‌ی «گذشته» بسیار سنگین‌تر از کفه‌ی «آینده» بود. وانگهی از آنجا که نوشتن در انحصار اقلیتی قرار داشت، روال عادی بخشیدن به زندگی روزانه همچنان به سنت به معنای کهن آن وابسته بود. با پیدایش مدرنیّت، بازاندیشی خصلت دیگری به خود می‌گیرد. در این دوره بازاندیشی وارد مبنای باز تولید نظام می‌شود، به گونه‌ای که اندیشه و کنش پیوسته در یکدیگر انعکاس می‌یابند. عادی‌سازی زندگی اجتماعی هیچگونه ارتباط ذاتی با گذشته ندارد.^{۶۰}

در حقیقت این «بازاندیشی» در سایه‌ی خردباوری و تعقل امکان‌پذیر شده است. این است که خردگرایی هم یکی دیگر از معیارهای مدرنیته قلمداد می‌شود:

«تجدّد [مدرنیته] نوعی جامعه است که تعریف آن در آغاز، بها دادن به عقلانی ساختن و غیرمذهبی کردن زندگی اجتماعی است.»^{۶۱}

«با تکوین مدرنیّت در اروپا، یعنی رشد عقلانی ناب و دست یازیدن آن به علم به عنوان تنها راه شناخت... غرب به صاف کردن حسابهای خود با گذشته پرداخت و در سده‌ی هجدهم دوران روشنگری، قرون وسطی و روح دینی آنرا زیر نازیانه سنجشگری گرفت و با درهم شکستن بازمانده‌های آن در عالم اندیشه و در نهادهای اجتماعی و سیاسی راه را برای ظهور جامعه‌ی مدرن هموار کرد.»^{۶۲}

یکی از مظاهر رشد صنعتی، وجود تکنولوژی ارتباطات است که به گسترش دانش بسیار کمک کرده است. اگر ما و پدران و مادرانمان یک چند از این گفته‌ی خالصانه و صمیمانه و در عین حال پرطنین و باشکوه فردوسی که: «توانا بود هر که دانا بود» دامن کشان می‌گذشتیم و عظمت آن را به درستی درک نمی‌کردیم، امروز بسیاری از متفکران از همبستگی دانش - قدرت

خلاصه و الرشتاین معتقد است که پیدایش سرمایه‌داری، یک نوع سازمان کاملاً متفاوت به ارمغان می‌آورد که برای نخستین بار بهینه‌ای به‌راستی جهانی دارد و بیشتر بر قدرت اقتصادی متکی است تا قدرت سیاسی.

به نظر وی: «سرمایه‌داری از همان آغاز یک پدیده‌ی اقتصاد جهانی بود و نه دولت ملی... سرمایه هرگز نگذاشت که آرزوهایش را مرزهای ملی تعیین کند.»^{۶۳}

شکی نیست که جهانی شدن اقتصاد و سرمایه، بر گفتمان بشری تأثیری چشمگیر داشته است. کسانی همچون لوکاس، گلدمن و اسکارپیت کوشیده‌اند در پرتو تحولات اقتصادی، آثار ادبی را تجزیه و تحلیل کنند. تأثیر اقتصاد بر جامعه و گفتمان ادبی تحت عنوان پدیده‌ی «چیزواری»^{۶۴} مطرح می‌شود.^{۶۵}

بی‌آنکه به دام یکسونگری اقتصادی بیفتیم، باید بپذیریم که تحولات اقتصاد جهانی بر گفتمان ادبیات سیاسی مشروطه و پس از آن آثار زیادی گذاشته است. ظهور و بروز آن اثرات، در حمایت گسترده‌ی تجار ایرانی از انقلاب مشروطه نمایان می‌شود.^{۶۶}

گذشته از آن، واژگانی وارد گفتمان فارسی شده که در دوره‌های گذشته یا به هیچ عنوان به کار نمی‌رفته یا کاربرد اندکی داشته است، واژگانی چون برابری، کارگر و کارفرما، دهقان و کلاه نمدی و مانند آنها. این گفتمان تا اندازه‌ی زیادی از جهانی شدن اقتصاد ناشی می‌شد.

یکی دیگر از عوامل جهانی شدن، توسعه‌ی صنعتی است که خود به دومین عامل «از جا کندن» یعنی «تخصّص» کمک می‌کند. رشد صنعتی سبب می‌شود که انسان با تخصّصهای مختلف سروکار داشته باشد، از اتومبیل رانی گرفته تا هواپیما و برج نشینی، همگی تجلیگاه بارز تخصّص است. به گفته‌ی گیدنز، تخصّص داشتن یا اجبار به اینکه انسان فنی‌تر از گذشته زندگی کند، یکی دیگر از مظاهر زندگی جدید است.

از دیگر معیارهای مدرنیسم، تضاد با سنت است. «گیدنز» این مسأله را در قالب «بازاندیشی»

- سخن می‌گویند: «امپراتوریهای آینده، امپراتوریهای مغزها خواهند بود»^{۶۳}؛ مطلبی که چند سده پیش از جانب فرانسیس بیکن به تأکید تأیید شده بود.^{۶۴}
- آتونی گیدنز بر این اعتقاد است که تکنولوژی ارتباطات به «جهانی شدن» می‌انجامد: «تکنولوژی‌های ماشینی ارتباطات از زمان پیدایش ماشین چاپ در اروپا بر همه جنبه‌های جهانی شدن تأثیر نمایانی گذاشته است. این تکنولوژی‌ها یکی از عناصر ضروری بازاندیشی مدرنیته و گسست‌هایی هستند که پدیده مدرن را از پدیده سنتی جدا ساخته‌اند.»^{۶۵}
- در سایه همین تکنولوژی بود که اندیشه‌های تازه از آن سوی مرزها، توانست به درون رخنه کند، روزنامه‌هایی در داخل و خارج منتشر شود و ترجمه و نشر آثار ادبی خارجی امکان پذیر گردد.

یادداشتها

۱. حسین رزمجو، شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی، ص ۷۲.
۲. همان کتاب، جلد دوم، ص ۳۷.
۳. واژه پوئز در اینجا بی‌معنی است و به جای آن باید «Poeme» = شعر می‌آورد، همچنین واژه «الفاظ» را باید به صورت مفرد یعنی لفظ می‌آورد.
۴. حمید زرین کوب، چشم‌انداز شعر نو فارسی، (تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۸) ص ۱۸.
۵. باقر مؤمنی، ادبیات مشروطه، (تهران، گلشایی، ۱۳۵۲) ص ۵۰.
۶. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام سعیدی سیرجانی، (تهران، انتشارات نوین، آگاه، ۱۳۶۲) ص ۲۲۳.
۷. همان کتاب، ص ۳۳۰.
۸. حمید زرین کوب، همان کتاب، ص ۱۳.
۹. عبدالرحیم طالبوف، آزادی و سیاست، به کوشش ایرج افشار (تهران، سحر، ۱۳۵۷) ص ۱۹۸.
۱۰. همان ناطق، مصیبت و یاو بلای حکومت، (تهران، نشر گستره، چاپ اول، ۱۳۵۸) ص ۱۲۷.
۱۱. همان ناطق، از ماست که پرماست، (تهران، آگاه، چاپ سوم، ۱۳۵۷) ص ۲۴۰.
۱۲. حسن شایگان، «ملیّت، حریت، عدالت، مدنیّت»، فرهنگ و توسعه، شماره ۲۹۳، ص ۲۴.
۱۳. فریدون آدمیت، امیر کبیر و ایران، (تهران، خولوزمی، چاپ هفتم، ۱۳۶۲) ص ۳۳۰.
۱۴. سعیدی، گلستان، به تصحیح محمدعلی فروغی، (تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ ششم، ۱۳۶۶) ص ۲۱۳.
۱۵. محمدعلی اسلامی ندوشن، گفتگوها، (تهران، توس، چاپ اول، ۱۳۵۷) ص ۸۵.
۱۶. همان ناطق، از ماست که پرماست، ص ۱۲۶.
۱۷. نیکی، آر. کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، (تهران، قلم، ۱۳۶۹) ص ۹۸.
۱۸. محمد اسماعیل رضوانی، انقلاب مشروطیت ایران، (تهران، جیبی، چاپ سوم، ۱۳۵۶) ص ۵۶.
۱۹. ادیب‌الممالک فراهانی، دیوان اشعار، به اهتمام وحید دستگردی، (تهران، فروغی، ۱۳۵۵) ص ۴۴۲.
۲۰. محمدرضا فشاھی، تکوین سرمایه‌داری در ایران، (۱۹۰۵-۱۷۹۶) (تهران، گوتنبرگ، چاپ اول، ۱۳۶۰) ص ۱۸۴.
۲۱. احمد اشرف، موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجار (تهران، زمینه، چاپ اول، ۱۳۵۹) ص ۳۸.
۲۲. محمدعلی کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران... ترجمه محمدرضا نفیسی، (تهران، پایروس، چاپ اول، ۱۳۶۶) ص ۷۲.
۲۳. محمدرضا فشاھی، همان کتاب، ص ۱۳۲.
۲۴. دنیس رایت، ایرانیان در میان انگلیسیها، ترجمه منوچهر طاهرنیا (تهران، آشتیانی، چاپ اول، ۱۳۶۲) ص ۲۵۱.
۲۵. محمدرضا فشاھی، همان کتاب، ص ۳۷.
۲۶. محمد علی استعلامی، ادبیات دوره بیداری و معاصر، (تهران، دانشگاه سپاهیان انقلاب، ۱۳۵۵) ص ۵۸.
۲۷. زین‌العابدین مراغه‌ای، سیاحتنامه ابراهیم بیگ، به کوشش باقر مؤمنی، (تهران، نشر اندیشه، ۱۳۵۲) ص ۱۲۲.
۲۸. محمدرضا شفیعی کدکنی، شعر معاصر عرب، (تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۹) ص ۱۰۳.
۲۹. عبدالحسین زرین کوب، نقد ادبی، جلد یکم (تهران، امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۱) ص ۱۲۶.

۳۰. حمید عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، (تهران، خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۷۲) ص ۲۸۲.
۳۱. حمید عنایت، سیری در اندیشه سیاسی عرب، (تهران، جیبی، چاپ سوم، ۱۳۶۳) ص ۳.
۳۲. محمدرضا حکیمی، ادبیات و تمدن در اسلام، (قم، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۸) ص ۱۱.
۳۳. محمد محیط طباطبایی، نقش سیدجمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین، (قم، دارالتبلیغ اسلامی، ۱۳۵۰).
۳۴. عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴) ص ۱۶.
۳۵. شرح احوال و افکار و آثار این متفکران در منبع زیر آمده است: حمید عنایت، سیری در اندیشه سیاسی عرب.
۳۶. کمیت بن زید اسدی؛ شاعر عرب (وفات ۱۲۵ ه.ق). قصایدی نغز در مدح حضرت رسول (ص) و اهل بیت (ع) دارد.
۳۷. حسان بن ثابت انصاری از نخستین شاعرانی است که مدیحه‌های زیبایی در نعت رسول خدا سروده است. شعر وی پر از تلمیح‌های قرآنی و تعبیرهای اسلامی بود.
۳۸. عبدالرحمان کواکبی، طبیعت استبداد، ترجمه عبدالحسین میرزای قاجار، به تصحیح محمدجواد صاحبی، (قم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه، ۱۳۶۳) ص ۷۲.
۳۹. فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص ۱۸۳.
۴۰. مجله چیستا، شماره‌های اسفند ۷۳ و فروردین ۷۴، ص ۴۷۷.
۴۱. سبک هندی در اساس به وسیله امیر خسرو دهلوی (۷۲۵-۶۵۱ ه.ق) پایه‌ریزی شد، ولی توسط صائب تبریزی (۱۰۸۱-۱۰۱۶ ه.ق) به کمال رسید. یکی از ویژگی‌های این سبک، افراط در بکارگیری صنایع و آرایه‌های شعری است.
۴۲. محمدرضا شفیعی کدکنی، «از انقلاب تا انقلاب»، ادبیات نوین ایران، ترجمه و تدوین بهمن‌قوب آژند، (امیرکبیر، ۱۳۶۲) ص ۳۳۴.
۴۳. گادجی، گیلیار، «تجار ایران و انقلاب مشروطیت»، ترجمه جنگیز بهلولان، زمینه ایران‌شناسی، (تهران، فرلز، چاپ اول، ۱۳۶۴) ص ۲۲۳.
۴۴. تام. ب. باتامور، منتقدان جامعه، ترجمه محمد جواهر کلام، (تهران، سفیر، چاپ اول، ۱۳۶۹) ص ۵.
۴۵. محمدعلی سیانلو، نویسندگان پیشرو ایران، (تهران، نشر نگاه، ۱۳۶۶) ص ۲۵.
۴۶. باتامور، همان کتاب، ص ۱۴۲.
۴۷. رامین جهانینگلو، نقد عقل مدرن، ص ۲۴۱.
- * «مدرنیّت» واژه‌ای است زشت و نادرست که نهایت بی‌سلیفگی در ساختن آن نشان داده شده است.
۴۸. داریوش آشوری، ما و مدرنیّت، (تهران، صراط، ۱۳۷۶) ص ۲۸۹.
۴۹. محمدتقی قزل‌سلفی، «بست مدرنیسم و فروپاشی ذهنیّت توسعه»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۲۲-۱۲۱، مهر و آبان ۷۶، ص ۵۱.
۵۰. حسین بشیریه، درآمدی بر جامعه‌شناسی تجدّد (قم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه، ۱۳۷۹) ص ۲۱.
۵۱. بابک احمدی، مدرنیته و اندیشه‌های انتقادی، ص ۲.
۵۲. فوکو، لیوتار و دیگران، سرگشتگی نشانه‌ها، ترجمه بابک احمدی و دیگران، (تهران، مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۴) ص ۲۰.
۵۳. داریوش آشوری، بازاندیشی زبان فارسی، (تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۲) ص ۱۷۲.
۵۴. آنتونی گیدنز، پیامدهای مدرنیّت، ترجمه محسن ثلاثی، (تهران، مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۷) ص ۹.
۵۵. همان کتاب، ص ۳۲.
۵۶. همان کتاب، ص ۸۲.
۵۷. واژه تازه‌ای که بر تسلط اشیاء در زندگی آدمی دلالت می‌کند و ناشی از عصر تولید و مصرف است. نقد تکوینی، ص ۱۱۲.
۵۸. لوسین گلدمن، نقد تکوینی، ص ۸۱ به بعد.
۵۹. گادجی، گیلیار، «تجار ایران و انقلاب مشروطیت»، زمینه ایران‌شناسی، ص ۲۲۲.
۶۰. آنتونی گیدنز، همان کتاب، ص ۴۶.
۶۱. رامین جهانینگلو، «گفتگو با آلن تورن»، فصلنامه گفتگو، شماره ۳، فروردین ۷۳، ص ۱۵۷.
۶۲. داریوش آشوری، ما و مدرنیّت، ص ۱۷۲.
۶۳. آلون تافلر، جابه‌جایی در قدرت، ترجمه شهیندخت خوارزمی، (تهران، ناشر، مترجم، چاپ اول، ۱۳۷۰).
۶۴. ویل دورانت، تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زریاب خویی، (تهران، آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دهم، ۱۳۷۱).
۶۵. آنتونی گیدنز، پیامدهای مدرنیّت، ص ۹۲.